

تحلیل و نقد کتاب اگزستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران

مصطفی گرجی*

چکیده

یکی از پژوهش‌های جدی در حوزه ارتباط ادبیات معاصر با مکتب‌های فلسفی با تاکید بر فلسفه قاره‌ای (اگزستانسیال، هرمنوتیک و ساختاری) در مقابل فلسفه انگلوساکسون (فلسفه تحلیل و فلسفه زبانی) کتاب «اگزستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران» است که به قلم عیسی امن‌خانی و به‌همت انتشارات علمی (اول؛ ۱۳۹۲) در ۲۴۳ صفحه چاپ و منتشر شده است. این اثر سعی کرده است با توجه به مبانی فکری اندیشمندان وجودی، ادبیات معاصر به ویژه شعر فارسی را واکاوی و بررسی کند. البته کتاب یادشده که پیشتر در قالب مقاله علمی و پایان‌نامه تدوین شده است؛ در نوع خود، محاسن زیادی دارد و البته مشکلات جدی نیز در آن دیده می‌شود. بر این اساس نویسنده این جستار در دو ساحت نقد روشی و صوری از یک سو و نقد محتوایی و بینشی از سوی دیگر متن را بررسی کرده است. مهم‌ترین نکاتی که در بررسی کتاب قابل تامل است اشتباهات مکرر تایپی و املائی، فقدان ویرایش دقیق و علمی، عدم یکدستی منابع داخل متن با پایان‌متن، عدم ذکر منابع در پایان کتاب، عدم اتخاذ روش ثابت و یکدست در ارجاع دهی از یک سو و فقدان روشن‌بودگی برخی مفاهیم با توجه به روشن‌نبودن مخاطبان احتمالی اثر، عدم تطابق استدلال با نتیجه سخن در برخی موارد است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات معاصر، اگزستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران، نقد کتاب.

۱. مقدمه

ارتباط ادبیات به مثابه یک هنر با مباحث فلسفی مساله ای است که قدمت آن به درازای اندیشه و اندیشیدن است. به عبارت دیگر از وقتی بشر در مقام موجود آگاه و دارای ساحت های نفسانی عقلانی (عقیدتی- معرفتی) و احساسی و عاطفی و هیجانی به هستی خود وقوف یافت بخشی از اندیشه خود را در قالب هنر بیان کرد و بخشی را نیز در قالب فلسفیدن و اندیشه ناب. این مساله یعنی نسبت و ربط ادبیات (شعر) و فلسفه در آثار حکمای یونان به ویژه افلاطون و ارسطو به حدی ظهور و بروز یافت که در دستگاه فکری برخی نظیر افلاطون شاعران جایگاهی در مدینه فاضله نداشتند. درباره این مساله یعنی نحوه تعامل فلسفه و ادبیات آثار متعددی تالیف و تدوین شده است که از میان آنها می توان به آثاری همچون ادبیات و فلسفه اثر رنه اسکیلایس اشاره کرد.

درباره ارتباط ادبیات با یکی از پرتاثیرترین اقسام فلسفه معاصر یعنی جریان اگزیستانسیالیسم^۱ به زبان فارسی در قالب مقاله، گفتارهایی چند عرضه شده است که عمده این موارد به قلم همین مولف کتاب است. اما در قالب یک کتاب بدون و مشخص اثری تولید و منتشر نشده است؛ به گونه ای که به صورت روشمند به بازتاب عناصر و مولفه های این مکتب بر ادبیات معاصر ایران پردازد. البته کتابی نیز با عنوان «شاملو و اگزیستانسیالیسم سارتر» از بهمن ارجمند^۲ چاپ شده است که برخی از مطالب آن در بررسی اشعار شاملو با کتاب حاضر اشتراک موضوعی دارد.

با این رویکرد در اهمیت و ارزش این کتاب باید به این نکته توجه داشت که اولاً با توجه به احصای نویسنده این جستار، یکی از نخستین کتاب ها با این عنوان در ادبیات معاصر است. دیگر اینکه امتحان ارزیابی را پیشتر پس داده است چرا که تقریباً تمام مطالب آن در قالب مقاله های علمی در مجلات داخلی عرضه و منتشر شده است. سوم اینکه زبان نسبتاً روان و خوانایی دارد و به قلم یکی از محققان جوان تدوین و تنظیم شده است. ضمن اینکه بخش هایی از اثر نیز در قالب پایان نامه مولف بوده و پیشتر نیز در مقام دفاع نیز داوری و ارزیابی علمی شده است. با این توصیف این کتاب شامل یک پیشگفتار و سه فصل و یک تکمله است.

فصل اول با عنوان مقدمات از صفحه ۱۵ الی ۵۴ است و شامل پنج بخش اصلی است که هر کدام نیز شامل چند زیر مجموعه است.

فصل دوم با عنوان اندیشه وجودی و گریزناپذیری آن از ژانرهای ادبی از صفحات ۶۱ تا ۸۲ را شامل می شود. این فصل عیناً در قالب مقاله و بدون هیچ تغییری و به راهنمایی

دکتر نسرين خطاط در مجله پژوهش زبان خارجي شماره ۴۵ سال ۱۳۸۷ به چاپ رسيد و البته مولف در اين اثر به اين مساله اشاره اي نکرده است. فصل سوم که فصل اصلي کتاب است با عنوان راه هاي گوناگوني تاثيرگذاري اندیشه وجودي بر ادبيات معاصر از صفحات ۸۳ تا ۲۰۸ را شامل مي شود و در سه بخش طراحي شده است. البته يادکرد اين نکته در اين مجال لازم است و آن اينکه بر خلاف عنوان کتاب و اين فصل بحث درباره شعر (خانلري، شفيعي کدکني و...) است نه رمان و ادبيات داستاني. حال آنکه يکي از مشخصه هاي بارز اين جريان استفاده از داستان و رمان است که در ادامه از قول «پل ادواردز مشي» توضيح خواهيم داد که يکي از مشخصه هاي بارز اگزيستانسياليسم بهره گيري فراوان از رمان و داستان براي ابلاغ پيام است. (ملکيان، ۱۳۷۹، جلد ۴: ۶۹) اين فصل خود شامل سه بخش تاثير در حوزه محتوايي، تاثير در حوزه نقد ادبي و زمينه سازي براي پذيرش آثار ايراني در غرب (رباعيات خيام) مي شود.

۲. بررسی و تحليل صوري و ساختاري

قبل از ورود به اين بحث بايد به يک نکته اشاره کرد که محققان حوزه پژوهش، واحدهاي پژوهشي را به سه قسم اصلي کتاب، مقاله و پايان نامه/ رساله طبقه بندي کرده اند (گرگي، ۱۳۹۰: ۹۲) که هر کدام از موارد سه گانه ياد شده از نظر کميت و کيفيت و نحوه تدوين و شاکله ويژگي هاي خاص و منحصر به فرد خود را دارد. به گونه اي که درباره تدوين هر يک از اين سه قالب کتاب هاي خاصي تدوين و منتشر و کارگاه هاي منحصر به آن واحد پژوهش برگزار شده است. آنچه در اين مجال گفتني است اينکه تقريبا تمام بخش هاي اين کتاب قبلا در قالب مقاله چاپ و منتشر شده است. نقدي که به صورت جدی بر اين اثر وارد است اينکه اولاً مولف لازم بود هم در مقدمه و هم در آغاز هر بخش به اين امر اشاره مي کردند که اين مقاله در کجا و به همکاري چه کسي انجام شده است (برخي از مقاله ها نيز به راهنمايي استاد راهنماي مولف نوشته و منتشر شده است و اخلاق پژوهش اقتضا مي کرد حداقل در مقاله مشترک با ديگران به اين نکته اشاره مي شد). نتيجه اين امر اين شد که قالب ياد شده عينا و بدون هيچ تبديلي در اين کتاب در کنار هم (در مواردی بدون توازن و نظم لازم) آمده است و حتی ويرايش و پيرايش اوليه بعد از اين فرايند نيز انجام نشد که در ادامه به جزئيات اين امر خواهيم پرداخت. نکته ديگر از نظر شکلي و ساختاري درهم

تنبیدگی مطالب این فصل بدون رعایت حد و مرز میان تیرهای اصلی و فرعی است. به عنوان نمونه در فصل حاضر بخشی با عنوان «ب: هایدگر و تاثیر فلسفه هنر او بر کشورمان» آمده است در حالی که در بخش قبل، بندی با عنوان «الف» نداریم. با این توجه و جدا از اینکه قالب تدوین و تنظیم مقاله با واحد کتاب متفاوت است؛ باید گفت هر کدام از بخش های کتاب پیشتر در قالب مقاله عرضه شده و شایسته بود مولف به این مساله (حداقل در مقاله های مشترک) اشاره می کرد. به عنوان نمونه بخش «دکتر شفیع کدکنی و الهام پذیری او از ترس و لرز کی یرکه گارد» در مجله کتاب ماه، ادبیات (ش ۱۸۶، ۱۳۹۲) عینا چاپ و منتشر شده است و یا بخش «افسانه سیزیف و انعکاس آن بر شعر شاعران معاصر ایرانی» که قبلا در پژوهشنامه علوم انسانی (ش ۵۷، بهار ۱۳۸۷) چاپ شده است و یا بخش «زمینه سازی برای پذیرش آثار ایرانی در غرب (رباعیات خیام)» عینا در مجله کاوش نامه دانشگاه یزد چاپ شده است. همچنین باید گفت کل بخش «تاثیر در حوزه نقد ادبی» قبلا در مقاله «اگزستانسیالیسم و نقد ادبی» در پژوهشهای ادبی (ش ۱۷، ۱۳۸۶) و به راهنمایی دکتر حسن پور چاپ شده است. یادکرد این نکته ضروری است و آن اینکه به نظر برخی از محققان این امر فی نفسه نقصان محسوب نمی شود و قید کردن پیشینه مقاله چاپ شده در کتاب، فقط نشان دهنده صمیمیت و صداقت علمی اوست و امر الزام آوری محسوب نمی شود. نکته سوم اینکه با توجه به عنوان فصل سوم «راه های گوناگونی تاثیرگذاری اندیشه وجودی بر ادبیات معاصر»؛ بخش سوم این فصل با عنوان «زمینه سازی برای پذیرش آثار ایرانی در غرب (رباعیات خیام)» قابل تامل بوده و شایسته بود به صورت مستقل مطرح شود؛ چرا که مقصود از ادبیات معاصر، ادبیات معاصر ایران است و در این جا بیشتر به بازتاب ادبیات کلاسیک ما (اندیشه، تیره و تفکر خیامی) بر ادبیات معاصر غرب پرداخته شده است. تکمله کتاب نیز با عنوان شاملو و اگزستانسیالیسم از صفحه ۲۰۹ تا ۲۳۰ را شامل می شود. درباره این تکمله نیز باید گفت این بخش نیز قبلا در مجله کتاب ماه (ادبیات) ش ۷۰، ۱۳۹۱ چاپ شده و البته قبلا در همایش انجمن ترویج نیز ارائه شده است. گفتنی است مولف البته در صفحه سیزده این کتاب را رساله تحصیلی خود می داند؛ البته مقصود مولف، «پایان نامه» ایشان در مقطع کارشناسی ارشد است که به تسامح رساله ذکر شده است.

سایر نکات در بحث تحلیل ساختاری و صورتی اثر به قرار ذیل است:

۱. در فصل اول (مقدمات) ذیل عنوان منابع فلاسفه وجودی؛ تیتری با عنوان الف: آثار و اندیشه های فیلسوفان زندگی (۲۵) آمده است ولی (ب) وجود ندارد.
۲. رسم الخط نامتوازن؛ در این اثر نویسنده گاهی اصل را بر جدانویسی قرار می دهد و گاهی بر سرهم نویسی که از این موارد می توان به «یک پارچه» (۲۷)، «فرقگذاری» (۲۰) و... اشاره کرد که دو مورد خلاف آمد عادت نگارش زبان فارسی است.
۳. اشتباهات مکرر تایپی و املائی؛ نظیر موضوعات (۲۰)، کشورمانمان (۴۶)، هنر به جای واژه هر (۷۴)، خو به جای خود (۸۲)، علاقمند (۱۲۷ - ۱۶۰ - ۱۷۲)، محگوم (۱۴۳)، اونانونو به جای اونامونو (۲۱۷) و...
۴. تکرار برخی واژه ها؛ نظیر کامو کامو (۱۴۸)، برخی برخی (۱۲۵)، برای برای (۱۷۰)، در در (۱۷۲) که دلیل این تکرار بر این جانب نامعلوم است.
۴. فقدان ویرایش دقیق و علمی؛ «در اینجا و به مقتضای موضوع این رساله به اجمال...» (۳۱)، «و آن اینکه مبنای این رساله اندیشه های ... بوده است» (۱۰۸)، «از همین رو و به جهت روشن ساختن این ارتباط در این مقاله تلاش گردیده است...» (۶۴)، «هدف از نگارش این مقاله...» (۲۱۱)، «به دلیل محدودیت مقاله تنها ابیات مورد نظر ذکر می گردند» (۲۱۳) «در پایان این مقاله...» (۲۲۹)، با این وجود (۳۵ - ۶۹ - ۷۴ - ۸۷ و...)، اگرچه... اما (۲۳ - ۳۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۱۶۴ و...)، آوردن «راء» نشانه مفعول بعد فعل و جدا کردن آن از مفعول (۱۹۶) و... .
۵. اگرچه یکی از محاسن کتاب ساده نویسی و روانی اثر است؛ در مواردی نیز به این امر رعایت نشده است. به عنوان نمونه می توان به عبارت امکان پذیر نبودن به جای امکان ناپذیری (۵۴)، «اندیشه به مرگ» به جای عبارت «مرگ اندیشی» اشاره کرد: «کمتر کتابی با مفاهیم وجودی را می توان سراغ گرفت که اندیشه به مرگ در آنها نقشی عمده نداشته باشد/ در اشعار آغازین ایشان اندیشه به مرگ در حد اعتدال است» (۱۰۱)
۶. مولف در بخش از گفتار خود به مجله ای به زبان فرانسه (les temps modern) اشاره می کند که در صورتی این نوع نوشتار و ارجاع دادن درست است که مولف زبان فرانسه را بداند (۷۵) و اگر هم استفاده کرده باشد در منابع پایانی نیامده است. مگر به نقل از متن یا منبع دیگر باشد که در آن صورت باید منبع این گفتار ذکر شود.
۷. عدم یکدستی منابع داخل متن با پایان متن؛ که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد: عدم تطابق تاریخ چاپ اثر در متن و منابع که در صفحه ۳۸ و ۴۳ تاریخ

چاپ اثر پدرام در متن ۱۳۸۳ آمده است حال آنکه در منابع ۱۳۸۲ است. یا در صفحه ۵۶ (هورکهایمر، ۱۳۸۱) آمده حال آنکه در منابع ۱۳۷۸ آمده است. یا در صفحه ۶۶ (جمادی، ۱۳۸۶) آمده است اما در منابع ۱۳۸۵ آمده است. یا در صفحه ۶۹ (اوبراین، ۱۳۸۶) آمده ولی منابع ۱۳۵۶ است. یا در صفحه ۸۰ (آیدی، ۱۳۸۴) که در منبع ۱۳۷۷ است. در صفحه ۸۱ (بووار، ۱۳۷۹) در منابع ۱۳۶۲ آمده است. در صفحه ۹۴ (خاقانی، ۱۳۷۳) که در منابع ۱۳۷۲ است. یا در صفحه ۱۱۹ (کاپلستون، ۱۳۸۲) آمده حال آنکه در منابع ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۷۵ است. یا در صفحه ۲۰۱ (ژید، ۱۳۶۹) آمده است و در منابع ۱۳۵۵ است.

۸. عدم ذکر منابع در پایان کتاب؛ که از این موارد می توان به موارد ذیل اشاره کرد: در صفحه ۶۵ (واربرتون، ۱۳۸۶: ۲۷۹)، در صفحه ۶۶ (رشیدیان، ۱۳۸۲: ۳۰)، در صفحه ۶۶ (هایدگر، ۱۳۸۶: ۸۷)، در صفحه ۸۰ (هایدگر، ۱۳۸۴: ۱۵)، در صفحه ۶۷ (کامو، ۱۳۴۷: ۱۸)، در صفحه ۷۴ و ۷۹ (گلن گری، ۱۳۸۶: ۸۱)، در صفحه ۷۷ و ۱۸۵ (یانگ: ۳۸) (یانگ، ۱۳۸۴: ۱۶)، در صفحه ۷۷ (هایدگر، ۱۳۸۱/۱: ۸۹)، در صفحه ۸۱ (کوفمان، ۱۳۸۵: ۴۴)، در صفحه ۹۴ (آیدنلو، ۱۳۸۲: ۵۹)، در صفحه ۱۸۵ (شفر، ۱۳۸۵: ۳۴۲) آمده است که یا در منابع اصلا نیامده اند و یا در منابع چنین تاریخی وجود ندارد.

۹. عدم اتخاذ روش ثابت و یکدست در ارجاع دهی؛ به عنوان نمونه در صفحه ۴۱ عدم ذکر سال انتشار اثر در داخل متن (هاشمی: ۱۹-۲۰)، یا در صفحه ۹۶ (شمس لنگرودی، ۱۳۸۱: ۲۰) آمده ولی در متن ذیل لنگرودی ثبت شده است. یا در صفحه ۲۱۸ (نیچه، ۱۳۸۲: ۶۶) آمده است ولی در منابع چنین تاریخی نداریم.

۳. تحلیل محتوایی

نویسنده این نوشتار ضمن اینکه متن را برای مخاطبان به ویژه علاقه مندان ادبیات معاصر مفید و ارزشمند می داند؛ به پاره ای از نکات بینشی و محتوایی متن اشاره می کند که شاید عمده این مباحث جنبه استحسانی و پیشنهادی داشته باشد. به هر روی به مصداق آن اصل که وظیفه ناقد کشف نشان دادن محاسن و معایب و کاستی های اثر است، ضمن اذعان به مطلوب دانستن کلیت کار، به برخی کاستی های اثر اشاره می کند.

۱. عدم تعریف روشن برخی مفاهیم با توجه به روشن نبودن مخاطبان احتمالی اثر. به عنوان نمونه «انضمامی بودن وجود انسان» (۲۹) تعریف روشنی از انضمامی بودن عرضه نشده است. از این موارد واژه «اضطراب» (صص ۹۲-۹۴) است که این عدم روشن بودگی موجب سوء تفاهم مخاطبان اثر می شود: «در شعر خانلری اضطراب سرپای پرندگان را فرا گرفته است ولی در آن دو منظومه دیگر (عطارد و خاقانی) هیچ نشانی از اضطراب نیست.» یا «اگر ما در منطق الطیرها و در اغلب آثاری که سیمرغ را در آنها می بینیم اضطرابی را در چهره پرندگان مشاهده نمی کنیم به این خاطر است که سیمرغ در فرهنگ و اساطیر ما غالباً پرنده ای راهنما و چاره گر است». گفتنی است مفهوم اضطراب و تردید یکی از مفاهیم بنیادی در روان شناسی (یالوم، ۱۳۹۰: ۵۵ و یالوم، ۱۳۸۶: ۲۲) و فلسفه اگزیستانسیالیسم (مارسل، ۱۳۸۲: ۸) به ویژه دستگاه فکری سورن کی یر کگور (۱۳۸۳) و پل تیلیش (تیلیش، ۱۳۸۴: ۷۶) است و آن غیر از ترس و وحشت است. لازم بود مولف به تفاوت این دو عاطفه در روان شناسی اگزیستانسیال توجه می کرد. در روان شناسی اگزیستانسیال به ویژه در کتاب «The Emotion» آمده است که اضطراب (anxiety) با ترس دو تفاوت دارد. اولاً اینکه اضطراب برخلاف ترس خاستگاه نامعلوم دارد و دیگر اینکه چون منشا آن روشن نیست زوال ناپذیر است و فقط می توان از حدت و شدت آن کاست. (Roberts، ۲۰۰۳: ۱۹۸) با این توضیح کوتاه باید گفت در آثار کلاسیکی همچون منطق الطیر اگرچه عاطفه اضطراب در گفتار و رفتار پرندگان دیده نمی شود اضطراب در معنای روان شناسی اگزیستانسیال آن است نه در معنای عام آن که با واژه «ترس» هم پهلوی است.

۲. در فصل اول ذیل «آثار و اندیشه های فیلسوفان زندگی» با این عبارت آغاز می شود: «ویژگی برجسته ی این فلاسفه آن است که آنان عنصر و مفهوم زندگانی را در کانون آثار و اندیشه های خود قرار داده اند» نکته اول درباره عبارت «مفهوم زندگانی» است که باید گفت مفهوم زندگی که امری ذهنی (subjective) است مساله ای نبوده و نیست که فی نفسه مورد توجه این دسته از فلاسفه باشد آنان نه به مفهوم زندگی که به مسائل زندگی که دانستن آن در زندگی انسان تحول ایجاد می کند (زندگی شخصی و objective) توجه داشته اند لذا به مسائلی همچون آزادی، ناامیدی و اضطراب و ... به این دلیل توجه می کرده اند که در زندگی عملی و اذهان و نفوس انسان تاثیرگذار است.

۳. نکته دیگر اینکه در این بخش از پنج فیلسوف نام برده شده است که شامل شوپنهاور، نیچه، برگسون، هوسرل و که یرکه گور است. درباره اینکه چرا بحث را با شوپنهاور آغاز کرده (به دلیل تقدم زمانی) مولف توضیح داده اند. اما اینکه چرا این تعداد انتخاب و بحث شده و از دیگر متفکران تاثیرگذار اگزستانسیال همچون کارل پاپرس، دوبوار، داستایوفسکی، کافکا، اوانامانو و پل تیلیش یاد نشده؛ نکته ای در این بخش گفته نشده است. نکته سوم اینکه مولف از آرتور شوپنهاور به دلیل تقدم زمانی و رتبی سخن به میان می آورد، به نظرم یا نباید وارد این مقوله ها می شد یا لاقلاً از آثار خود شوپنهاور (جهان و تاملات فیلسوف، فلسفه و معنای زندگی و... که به فارسی هم موجود است) نیز استفاده می کرد.

۴. در صفحه ۱۹ ذیل «برخی اشتراکات موجود در میان اندیشمندان وجودی» مولف چهار مورد اشاره کرده است که همه از یک منبع (فلسفه معاصر اروپایی اثر بوخنسکی) است که شامل موارد ذیل است: الف. آغاز اندیشه از یک تجربه شخصی، ب. تکیه بر وجود انسانی در برابر ماهیت، پ. در جهان بودن، ث. مخالفت با شناخت عقلانی. به نظر می رسد یا نباید وارد این بحث می شد یا اینکه از منابع دیگر به احصا و رصد این موارد همت می گماشت. به عنوان نمونه در جلد ششم کتاب *دائرة المعارف فلسفی اثر پل ادواردز مشی*^۵ به صورت منظم به شش اصل از اصول بنیادین این مکتب اشاره کرده است. مهم ترین این موارد در نگاه مشی مساله تفرد انسانی (به صرافت طبع خود عمل کردن)، درون ماندگاری (حاصل وهم و اینکه دنیا چنان است که ما می پنداریم)، آزادی (هر دم در حال انتخاب و گزینش هستیم و حتی ترک فعل هم خود فعل است)، گزاف بودن جهان (پوچ و بی معنایی و اینکه هر کس دو سوال را بی پاسخ گذارد به گزاف بودن جهان باور خواهد داشت. نخست اینکه چرا جهان هستی هست و دیگر اینکه چرا این گونه است و گزاف بودن موجب دلهره می شود)، اوضاع و احوال مرزی (وضعیتی که انسان در آن خود را خوب بشناسد و در مرگ اندیشی حاصل خواهد شد در مقابل زندگی عادی که همرنگی با جماعت و خود فریبی است) نحوه ارتباط و ابلاغ پیام (توجه به داستان و تمثیل) (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۴-۴۴) که به نظر می رسد موارد چهارگانه برشمرده شده در این کتاب به نسبت موارد ششگانه فوق اولویت کمتری دارد. به ویژه مولفه ششم (استفاده از داستان برای بیان مفاهیم وجودی) که ربط و نسبت نزدیکی با هدف تالیف این اثر دارد. (بررسی ادبیات معاصر به ویژه ادبیات داستانی). با عنایت به چهار نکته مد نظر مولف (آغاز اندیشه از یک تجربه شخصی،

تکیه بر وجود انسانی در برابر ماهیت، در جهان بودن، مخالفت با شناخت عقلانی) به عنوان عناصر و مولفه های اگزیستانسیالیستی؛ باید گفت پاره ای از این مولفه ها در ساخت کلی شعر معاصر و بافت و فضای آن (نظیر اشعار خانلری) دیده می شود (مولفه های متنی) سایر موارد صرفاً براساس قرائت مولف از اشعار بوده است (مخاطب محوری) که برجسته سازی شده اند (نظیر خوانش اشعار شفيعی کدکنی). همچنین باید گفت غالب کسانی که مولف به عنوان نمایندگان جریان اگزیستانسیالیسم نام می برد (شریعتی و فردید و آل احمد و...) اساساً قرائتی ایرانی و بومی (گزینشی و ناقص و ..) از این جریان فلسفی ارائه کرده اند و این جریان به صورت همه جانبه و فراگیر در آثارشان نهادینه نشده است.

۵. در صفحه ۱۵۷ مولف در تبیین نقش و جایگاه سارتر و هایدگر این گونه سخن می گوید: «سارتر و هایدگر را با تمام انکارها و نارضایتی شان- این دو فیلسوف و به خصوص هایدگر تمایلی برای فیلسوف اگزیستانسیالیست نامیده شدن نداشتند- اندیشمندان اصلی اگزیستانسیالیسم دانسته اند...»^۴ اولاً منبع و مرجع این ادعا روشن نشده است دوم اینکه در کتاب تاریخ فلسفه غرب آمده است که تنها سارتر بود که عنوان اگزیستانسیال را دائماً برای خود به کار می برد و این در تعارض با ادعای مولف است: «همه فیلسوفانی که ما آنها را اگزیستانسیال می خوانیم این چنین نیست که آنها هم این لقب را بر خودشان بپذیرند. در میان همه اینها تنها فیلسوف نامداری که این عنوان را نه فقط پذیرفته که دائماً به کار می برد ژان پل سارتر است» (ملکیان، ۱۳۷۹، ج ۴: ۲۹)

۶. ذیل بحث از دکتر شفيعی نیز چند نکته آمده است که نیاز به تامل بیشتر دارد. «از شعر چرخ چاه یا سیزیف ایرانی ایشان هرگز معنای پوچی انسان یا جهان استنباط نمی شود سیزیف ایرانی ایشان مانند شعر کتیبه ی اخوان ثالث نمادی است از بیهودگی تلاش های اجتماعی جامعه ایران و برخلاف سرمشق های خود اصلاً بار فلسفی ندارد» (۱۰۰) می توان گفت بار نقد اجتماعی آن پررنگ تر است؛ نه آنکه اساساً تهی از بار فلسفی باشد. یا در فقره دیگر آمده است: «اما پس از سالهای انقلاب و با تغییر فضای کشور شاعر که اکنون دیگر فلسفه بودن و سرودن خود را از دست داده است به فلسفه وجودی خویش و به دلیل بودن خود می اندیشد و گویا همین اندیشیدن به دلیل وجودی و هستی شاعر در کنار رسیدن به سال های پیری است که سبب گردیده است تا مجموعه های پایانی او از مفاهیم وجودی پربارتر باشند» (۱۰۱) به نظر می رسد بیش

از آنکه تغییر فضای سیاسی در وجودی دانستن یک شاعر نقش داشته باشد عوامل درونی و روان‌شناختی دیگری نیز مطرح است. در ادامه تحلیل اشعار شفیعی مبنی بر وجودی‌انگاشتن شاعر در زمینه فلسفه اگزستانسیال نکاتی مطرح می‌شود که نیاز به بازخوانی دارد. از جمله این موارد تحلیل شعر «خطابه ای در حضور مرگ» است. توضیح این نکته ضروری است و آن اینکه مرگ به عنوان یکی از شرایط و حالاتی که از آن به «موقعیت های مرزی» (ملکیان، به نقل از مشی، ۱۳۷۹: ۴۳) تعبیر می‌شود نه در متون اگزستانسیالیستی که در متون دیگر (اخلاقی، عرفانی و...) به کرات و به صورت مختلف تکرار می‌شود و نمی‌توان هر فقره را با ذهنیت اینکه این متن الزاما اگزستانسیال است؛ تفسیر کرد. مولف در ادامه شعر «خطابه در حضور مرگ» را ذکر می‌کند و آن را به این دلیل که وجود را همراه با مرگ به کار برده است در زمینه اگزستانسیالیستی بررسی می‌کند. به نظرم اگرچه تقابل مرگ و زندگی در این شعر وجود دارد؛ بیشتر رنگ و بوی عرفانی دارد و برخلاف فلاسفه وجودی الحادی که به انکار متافیزیک می‌رسد این شعر این گونه نیست و لذا این فراز نمونه خوبی برای وجودی‌انگاشتن (اگزستانسیال) شفیعی نیست. در این شعر شاعر می‌گوید: «نیم در هراس از تو ای ناگزیر... / ندانم کجا/ لیک دانم /یقین/ کزین تنگنا می‌رهانی مرا/ ز سنگینی کوله بار وجود...». این گونه و زمینه آن بیشتر رنگ و بوی عرفانی دارد. به عبارت دیگر اگر این فراز به داستان کوتاه داستایوفسکی با عنوان «کروکودیل» (داستایوفسکی، ۱۳۸۶: ۱۵۷) که درباره ترس از مرگ است مقایسه شود بر می‌آید که خوف شخصیت اصلی در این است که از وجود به ظن خود به دنیای ناشناخته و بلکه معدوم می‌رود؛ اما در اینجا شاعر یقین دارد که مرگ او را از این تنگنا می‌رهاند و واژه یقین نشان می‌دهد که این فقره نمونه خوبی برای تحلیل نبوده است. چنانکه شاعر در ادامه به مرگ می‌گوید: «بری سوی بی سوی خویشم نهان» و این سوی بی سو (خدا) در شعر شاعران عارف به کرات تکرار می‌شود. مولف در ادامه در تحلیل شعر «سه نهان ازلی» را در زمینه اگزستانسیالیستی تفسیر می‌کند و آن را با اندیشه های هایدگر مشابه و هم‌پهلوی می‌داند. همان اندیشه هایی که هایدگر در کتاب هستی و زمان خویش مطرح کرده است: «هایدگر در هستی و زمان یکی از دلایل پنهان بودن هستی را آشکار بودگی آن دانسته است همچنان که شفیعی کدکنی میز از پنهان بودن هستی از فرط آشکارگی آن سخن می‌گوید: چیست خدا و هنر و زندگی / پرده ای از آن سوی دانندگی // روزی اگر زین سه یکی شد عیان / آن دگران محو شوند از میان //

لیک چو هستی و چو دیدار نور/ این سه نهانند ز فرط حضور» (۱۰۳) نکته در این است خواننده این نوع نگاه به هستی در شعر شفیعی آیا به یاد اندیشه هایدگر می افتد با شناختی که از شخصیت و اندیشه و آثار شفیعی دارد یا به یاد خاستگاه عرفان اسلامی و ایرانی و مکتب خسروانی و خراسان قدیم که بارها در شعر شاعران کلاسیک تکرار شده بود که «یا من اختلفی لفرط نوره/ الظاهر الباطن فی ظهوره» و مواردی از این دست یا «زهی نادان که او خورشید تابان/ به نور شمع جوید در بیابان» (شیخ محمود) و ... به نظرم مولف در تفسیر اشعار یاد شده به دلیل تعلق یا حداقل الف و انس گرفتن بیش از حد با مولفه های اگزستانسیال در تفسیر این اشعار و نسبت دادن آن با اندیشه هایدگر افراط کرده است. البته تاویل و تفسیر می تواند با توجه به نگره های گادامر و ریکور و بارت باز و گسترده باشد و دست موول از این نظر باز است. اگرچه مولف در یادداشت دیگر ذیل شعر دیگری از شفیعی (ملکوت زمین) به نقل از گفتاری از شفیعی به این نکته توجه دارد که به نظر می رسد شفیعی علیرغم آشنایی با اندیشه های وجودی به دلیل آشنایی گسترده و عمیق خود با عرفان اسلامی در این شعر بیشتر به اندیشه و آثار عارفان ایرانی چشم داشته است؛ (۱۵۲) اما درباره شعر «سه نهان ازلی» چنین برداشتی ارائه نکرده است. البته این اشکال را درباره فهم شعر «ملکوت زمین» نیز می توان وارد دانست که استفاده شاعر از واژه «آزادی» در این فقره چه ربطی به مفهوم آزادی در نگاه سارتر دارد و بیشتر از نوع اشتراک لفظی تواند بود: «چنان که ابر گره خورده با گریستنش/ چنان که گل همه عمرش مسخر شادی است// چنان که هستی آتش اسیر سوختن است/ تمام پویه انسان به سوی آزادی است» (۱۰۴) اگرچه مولف در ادامه نظر خود را تعدیل می کند و احتمال می دهد که شفیعی مستقلا خود این مفاهیم را لمس کرده باشد (۱۰۵) لذا پیشنهاد می شود مولف در چینش مطالب تجدید نظر کند و این مطلب را در آغاز یادآور شود.

۷. عدم تطابق استدلال با نتیجه سخن؛ «حاصل کلام آنکه گریز از تفکر صرفا انتزاعی و اعتقاد به این که اراده، عاطفه و تعقل سه قوه تمایز ناپذیر انسانی هستند فلاسفه وجودی را به این باور رساند که «پیام را باید بیشتر از طریق رمان، داستان و نمایش نامه و... به دیگران رساند» (ضیایی، ۱۳۸۴: ۱۳۶)» (۷۰) نکته در این جاست که آن بخش از ادعا ضیایی که به عنوان نتیجه سخن آمده با مقدمه سخن از مولف همخوانی چندانی ندارد و خواننده منتقد می تواند در مقام پرسشگر این نکته را مطرح سازد که اینکه سه

ساحت نفسانی تعقل و عاطفه و اراده از هم تفکیک ناپذیرند چه نسبتی با این قضیه دارد که پیام باید از طریق داستان به دیگران منتقل گردد.

۸. در صفحه ۸۶ آمده است که «در بررسی آثار ادبی معاصر که به منظور یافتن درنمایه های وجودی صورت گرفت دریافتیم که برخلاف اروپا، در ایران اندیشه های وجودی نه در آثار مثنوی و داستانی که در شعر شاعران انعکاس یافته است» که به نظر می رسد نیاز به تامل دارد چرا که باید تفکیک تاریخی و زمانی این مساله توجه کرد. به عبارت دیگر در دوره های اخیر این مساله در قالب رمان بازتاب پررنگ تری دارد که از این جمله می توان به رمان های «هست یا نیست» سارا سالار و «این وصله ها به من می چسبد» احمد غلامی و... اشاره کرد.

۹. در صفحه ۲۱۱ این جمله به عنوان اولین عبارت آمده است که «علاقه و توجه ایرانیان به آراء اندیشمندان غرب در عصر حاضر تقریباً با انقلاب مشروطه آغاز گردیده» اولاً جمله فاقد فعل است و ثانیاً ریشه این توجه و علاقه نه منحصر به این دوره که مطابق بسیاری از آثار به دوره های پیشتر نظیر جنگ ایران و روس (۱۲۰۷) بر می گردد.

۱۰. مولف در تحلیل اندیشه احمد شاملو و مقایسه او با هایدگر مقاله خویش را این گونه به اتمام می رساند که به نظر می رسد نیاز به تامل بیشتر دارد: «اگر شاملو برخلاف روشنفکران عصرش آل احمد، احمد فرید، شریعتی نامی از هایدگر نمی برد یا دلبستگی به او و کارهایش نشان نمی دهد به دلیل تفاوت در رویکرد های او با اندیشه هایدگر است. او شاعری است که دل در گرو اندیشه های مدرن بسته درحالی که هایدگر فیلسوفی است مخالف با سنت غرب» (۲۳۰) به نظر می رسد مولف در پردازش اندیشه هایدگر - شاید به دلیل دور شدن از رسالت تالیف این کتاب - می بایست به کتاب های موثق در تاریخ فلسفه غرب رجوع می کرد که در آن صورت می توانست که ادله های محکم تری از عدم توجه شاملو به هایدگر می پرداخت و آن غیر از دل بستن شاملو به اندیشه غرب و مخالفت هایدگر با سنت غرب است. مصطفی ملکیان در کتاب تاریخ فلسفه غرب در تقابل فلسفه هایدگر (که منادیان اندیشه او در ایران کسانی چه فرید، آشوری، داوری و علیمراد داودی و... هستند) و فلسفه و طرز تفکر پوپری (که منادی اندیشه او در ایران عبدالکریم سروش است) به اندیشه سروش در این زمینه می پردازد و می گوید: «در نوشته های سروش معمولاً می آید که اگزستانسیالیسم نهایتاً به هایدگر و تملق گویی هیتلر می انجامد تعریضی است بر بطلان راه هایدگر چون هایدگر پس از روی کار آمدن هیتلریان در آلمان شخصیتی بود

که نه تنها برکنار نشد بلکه رئیس دانشگاه فرانکفورت آلمان شد و مدافع هیتلر هم بود و در سخنرانی خود به نسل جوان توصیه می کرد که رهبری معنوی هیتلر را بپذیرند و ندای او را نداب ملت غرب بدانند. این نماینده آگزیستانسیالیست که در نهایت درباری شد و آنهم یکی از بزرگترین جابران تاریخ و سفاکترین انسانها سرانجام فلسفه بافی است.» (ملیکان، ۱۳۷۹، جلد ۴: ۱۲۸) حال چنین شخصیتی (هایدگر طرفدار استبداد و...) از نظر مرام و فلسفه زندگی چگونه می توانست در اندیشه و روان شخصیت انقلابی ۶ احمد شاملو - با شناختی که تاریخ زندگی او به ما نشان می دهد - جایگاه داشته باشد. این نکته از دید من می تواند به عنوان یک فرضیه مطرح باشد و پاسخ وافی و تمام به عدم اقبال شاملو به هایدگر نباشد. لذا یادکرد این مساله خالی از فائده نخواهد بود و آن اینکه فرض را بر این گذاشته ایم که شاملو با اندیشه هایدگر آشنا بوده است و با وجود این آشنایی نامی از وی نبرده است. ضمن اینکه باید اعتراف کرد خود هایدگر نیز منتقد بخشی از سنت غرب است نه تاریخ و تبار تمام سنت غرب.

۴. نتیجه گیری

بررسی کتاب حاضر که شامل یک پیشگفتار و سه فصل و یک تکمله است؛ نشان می دهد از نظر شکل و ساختار (صوری، نگارشی و ...) کتاب نیاز به بازبینی اساسی دارد که در متن مقاله به مهم ترین موارد اشاره شده است. مهمترین پیشنهادهای حاصل نقد کتاب این است که بخش هایی از کتاب که قبلا با نام مشترک مولف و همکاران او (راهنما و ...) چاپ شده است در پی نوشت به این همکاری اشاره و رسم الخط کتاب یکدست و متوازن شود. اشتباهات مکرر تایپی و املائی اصلاح و ویرایش دقیق و علمی انجام شود. همچنین منابع داخل متن و پایان یکدست و شیوه ارجاع دهی نیز ثابت شود. در حوزه محتوا نیز باید تاکید کرد کلیت کتاب مطلوب و نیک است، اگرچه کاستی هایی نیز دیده می شود. حاصل سخن اینکه برخی از مفاهیم با توجه به معلوم نبودن مخاطبان احتمالی اثر روشن نشده است و نیاز به تبیین بیشتر دارد. همچنین منبع و مرجع برخی از ادعاها روشن نشده است. برخی از تحلیل ها و تفسیرها از شعر شاعران معاصر نیاز به تامل دارد و حداقل وجودی دانستن شاعرانی که شعرشان تحلیل شده است خالی از اشکال نیست. نکته دیگر اینکه در برخی از موارد براهین و استدلال هایی که عرضه می شود با نتیجه و برداشت نهایی، تطابق منطقی چندان ندارد و البته لازم است در چاپ های بعد اصلاح شود.

پی‌نوشت

۱. درباره بکار نبردن عنوان مکتب برای آن می‌توان به استدلال ملکیان رجوع کرد.
۲. درباره بکار نبردن عنوان مکتب برای آن می‌توان به استدلال ملکیان رجوع کرد.
۳. بهمن، ارجمند (۱۳۹۲) شاملو و اگزیتانسیالیسم سارتر. قزوین. انتشارات افاقیا.
۴. «این کتاب در اصل رساله تحصیلی می‌باشد...» (امن خانی، ۱۳۹۲: ۱۳)
۵. مصطفی ملکیان بر آن است که فیلسوفان اگزیتانسیالیسم در پاسخ به مسائل وجودی متفق القول نیستند و وقتی می‌توان کلمه «مکتب ادبی» را به کار برد که لاقط طرفداران آن در ده مساله وفاق داشته باشند ولی فیلسوفان اگزیتانسیالیست که در جواب هیچ مساله ای با هم وفاق ندارند نمی‌توان آنها را به عنوان یک مکتب فلسفی خواند. (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۴) لذا اطلاق مکتب به آن اشکال دارد (برخلاف ادعای مولف در آغاز کتاب که بر آن است این کتاب با هدف بررسی نحوه بررسی نحوه های گوناگون تاثیرگذاری مکتب اگزیتانسیال بر ادبیات معاصر ما نگاشته شده است (امن خانی، ۱۳۹۲: ۱۷)). در ادامه ملکیان به مسائل مورد وفاق اگزیتانسیالیست ها می‌پردازد و می‌گوید: طبق نظر آکونر (oconnor) آنها پنج مساله و لیزی (lacy) هشت مورد و کاپلستون در کتاب فلسفه معاصر سه مورد و در نگاه پل ادواز مشی شش مورد است. (ملکیان، ۱۳۷۹: ۳۴-۴۴)
۶. انقلابی در این زمینه نه در معنای خاص آن که در معنای روانشناختی آن است. یعنی سنخ روانی تحول خواه.

منابع

- امن خانی، عیسی (۱۳۹۲) اگزیتانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران، علمی، اول، تهران.
- اونامونو، میگل. د (۱۳۸۵) هایبل و چند داستان دیگر، بهالدین خرمشاهی، سوم، ناهید، تهران.
- تیلیش، پل (۱۳۸۴) شجاعت بودن، مراد فرهاد پور، علمی و فرهنگی، سوم.
- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۱) دیوان حافظ، اول، تهران، امام عصر.
- داستایوفسکی، فیودورو، (۱۳۸۶) رویای آدم مضحک، رضا رضایی، اول، نشر ماهی
- کی بر که گور، سورن (۱۳۸۲) ترس و لرز، عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی.
- گرچی، مصطفی (۱۳۹۰) آیین پژوهش در زبان و ادبیات، اول، تهران، کلک سیمین.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۲) فلسفه اگزیتانسیالیسم، شهلا اسلامی، اول، نگاه معاصر، تهران.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹) تاریخ فلسفه غرب، اول، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- یالوم، اروین (۱۳۸۶) هنر درمان، سپیده سید حبیب، دوم، تهران، کاروان
- یالوم، اروین (۱۳۹۰)، روان درمانی اگزیتانسیال، سپیده سید حبیب، اول، تهران، نشر نی.
- Robert c, Roberts. (2003). Emotion. London. Cambridge university press